گفت‌وگو با محمدحسین ضمیریان

مردم‌سالاری کارکرد اصلاح‌گرایانه برای انقلاب دارد

- اساس تمرکز در دوره مشروطه بر مفهوم آزادی بود
- امام(ره) مخالف زیر پا گذاشتن قانون اساسی بود
- خطر عامیانه شدن انتخابات را تهدید می‌کند
- انتخابات در ایران واقعی است

روزنامه فرهیختگان
صدای نخبگان، نگاه جوانان

محمدحسین ضمیریان، معاون اندیشگاه بیانیه گام دوم در گفت‌وگو با «فرهیختگان» پیرامون ایده انتخابات، خاستگاه آن، جایگاه مرجعیت در رهبری فکری جامعه و تاکید بر جایگاه قانون اساسی نزد علما و امام خمینی(ره) با بازخوانی برخی جنبه‌های دوره مشروطه از منظر اندیشه، عامیانه شدن را خطری برای انتخابات در ایران برشمردند.

* * *

ایده انتخابات به طور کلی در دنیا و سپس در ایران از درون چه مفاهیمی در اندیشه سیاسی به وجود آمده است؟

پرسش اساسی‌تری اینجا شکل می‌گیرد که ایده‌ها چطور در اندیشه سیاسی شکل می‌گیرند. شاید در حوزه نظریه‌های سیاسی و فهم آن آنچه اسپرینگز می‌گوید، شکل‌گیری ایده‌ها خیلی با محیط انضمامی باشد؛ بنابراین، باید ببینیم که در طول تاریخ این چسبندگی مفهوم انتخابات به حوزه امر اجتماعی و به‌خصوص سیاسی چگونه شکل گرفته و مردم چگونه درک شده‌اند و از این دست مسائل که کشور به کشور متفاوت است. در چیزی که معلمان و اندیشمندان حوزه سیاست در غرب توضیح می‌دهند، آنچه خیلی ممکن است یک مدل آرمانی برای انتخابات باشد، در آتن درباره‌اش صحبت می‌شود، اما واقعیت مطلب این است که معلمان درباره حدود و ثغور این مطلب در آتن صحبت می‌کنند. ۲۵۰ هزار نفری که در آتن بودند، از یک سن قانونی به بالا می‌توانستند رای دهند و بردگان و غیرآتنی‌ها نمی‌توانستند رای دهند. همین‌طور مدام تخصیص می‌خورد و کم و کوچک شده و در نهایت شاید به ۲۰ یا ۱۰ هزار نفر مشارکت می‌رسد؛ حتی مشارکت اولیه هم در عرصه انتخابات مشارکتی منفی بود، یعنی رای به نبودن یک نفر بود، نه رای به بودن یک نفر. مشارکت منفی، تعیین‌کننده سرنوشت سیاسی یک فرد برای آینده آتن بود. در کشورهای مختلف از ۱۲۱۴-۱۲۱۳ گاهی صحبت از انتخابات شده؛ انتخاباتی که در اروپا وجود داشته، بعد از انتخاب مردم فرانسه به‌خصوص در ۱۷۸۹ باز انتخابات همچنان معنادار نیست. کتابی هست که دونزلو درباره ظهور کاهش هیجانات سیاسی نوشته، یعنی هیجانات سیاسی به‌مثابه انقلاب و ظهور وضعیت‌های دموکراتیک و کنترل‌شده در عرصه انتخابات که آنجا هم تقریبا می‌بینید میزان تطور در انتخابات بعد از انقلاب فرانسه زیاد بوده است؛ اینکه چه کسی مشارکت بکند یا نکند و در چه حدی باشد، چه کسانی بیایند یا نیایند. این قلمروگذاری مفهوم انتخابات بعد از حتی انقلاب فرانسه هم مساله بوده است. از انقلاب آمریکا هم همین‌طور. از انقلاب آمریکا تا ۱۸۷۰ هنوز کانون‌های انتخاباتی در ایالات متحده دچار آن هستند، حتی هنوز هم در ایالات‌متحده تداوم مباحثی که مربوط به انقلاب آمریکاست، وجود دارد؛ مثل کالج‌های الکترال برای انتخاب ریاست‌جمهوری آمریکا؛ شما تصور کنید که تا ۱۹۶۰ امکان مشارکت سیاه‌پوستان در انتخابات به‌عنوان انتخاب‌کننده وجود نداشت. از ۱۸۷۰ برده‌داری الغا شده اما ۱۰۰ سال طول کشیده تا امکان مشارکت سیاهپوستان در آمریکا فراهم شود. به هر حال گویی که هر جایی یک سرنوشت مخصوص به خودش را داشته است.

واقعیت این است که ایده انتخابات در ایران بعد از انقلاب شکل گرفت و آن وضعیت مترقی خودش را در نسبت با تاریخ طولانی ایران به‌خصوص در دوره پهلوی‌ها پیدا کرد. از ۱۳۰۴ تا ۱۳۵۷، یعنی تاج‌گذاری تا پیروزی انقلاب اسلامی ما به آن معنا انتخابات درست و حسابی در ایران نداشتیم. تنها در بعضی از دوره‌ها آن هم مثلا از ۱۳۲۰ به بعد می‌توان گفت انتخابات به آن معنا داشتیم. یکی دو دوره بعد از ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ وگرنه آن هم توقف پیدا می‌کند. اساسا، پهلوی چندان تمایل به اجرای قانون اساسی مشروطه از خودش نشان نمی‌داد، چون در مقطعی قدرت پادشاه را محدود می‌کرد. از سال ۱۳۳۲ تا ۱۳۵۷ نمی‌توان انتظار یک ساختار درباره دموکراسی یا انتخابات را داشت و در مورد چیزهایی شبیه این صحبت کرد. انقلاب اسلامی این پدیده را احیا کرد. در بین انقلاب‌های دنیا، یک جایی شکل حکومت و خود حکومت و اساس انقلاب را به رای مردم نمی‌گذارند و انقلاب اسلامی این کار را کرد و از این جهت در بین انقلاب‌های جهان ممتاز است، آنگونه که رهبر معظم انقلاب در بیانیه گام دوم انقلاب اسلامی به آن اشاره کرده‌اند؛ طلب مشارکت از مردم برای همه عرصه‌های مداخله‌گری تا امکانی فراهم شود و مردم بتوانند در امور خود مداخله کنند، این امتیاز ویژه انقلاب اسلامی بود ولی به نظر می‌رسد که صیانت از آن مسیری طولانی داشته باشد؛ بنابراین نمی‌توانیم بگوییم ایده انتخابات و ایده‌های دموکراتیک مربوط به یک قوم و نژاد و تاریخ و یک لحظه هستند؛ هرکدام داستان خود را دارند و در داستان خود باید ارزیابی شوند و شاید یک‌جایی اساسا نوعی از دموکراسی و نوعی از انتخابات مستقیم یا غیرمستقیم لازم باشد و در جای دیگری نوع دیگری نیاز است. بالاخره اینکه این را یک ایده جهانی در نظر بگیریم و همه را بخواهیم متناسب با آن طراحی و ساختاربندی کنیم، به نظر می‌رسد اشتباهی است که از دهه‌های ۶۰ و ۷۰ ایالات متحده و کانون‌های غرب به آن مبتلا شدند، ولی هرچه جلو رفتند دیدند این ایده یک نوع اعلام پایان تاریخ قبل از اعلام پایان تاریخ توسط فوکویاما است. از دهه ۶۰ و ۷۰ و تلاش برای آن طراحی که در ساختارهای حاکمیتی و جهانی را داشتند. هر کدام داستان خود را دارند و باید داستان به داستان پیش رفت. ایده را باید اینطور دید.

قطعا وقتی ما بحث از انتخابات می‌کنیم، انتخابات با پارلمان گره می‌خورد، یعنی ما فکر پارلمان‌خواهی را قبل از انقلاب اسلامی و در دوره مشروطه در کشورمان داشتیم. اینجا این نیاز و ضرورتی که نیاز به پارلمان و تاسیس آن را به وجود آورد، از دل چه ایده‌ای برآمده بود؟ چه اندیشه‌ای ایران را در آن وضعیت اجتماعی، سیاسی و اقتصادی به سمت وقایع مشروطه و بحث پارلمان‌خواهی پیش برد؟

اولا باید تفکیک بگذاریم بین پارلمانتاریسم و آنچه با عنوان پارلمان‌خواهی می‌فرمایید به آن معنا که یک جایی وجود داشته باشد که امکان تعاطی افکار در آن فراهم باشد و تصمیمات در یک کانون متمرکز گرفته نشود؛ البته سرنوشت مشروطه برای خودش سرنوشت غم‌باری در این زمینه است، چون کانون‌هایی اطراف مشروطه شکل گرفتند و خود ایده مشروطه خیلی درباره‌اش می‌توان بحث کرد و زمان طولانی‌ای را مطالعه می‌کنیم. این ایده‌ای بود که در حقیقت انواع و اقسام نیت‌ها در آن نقش داشت و پیروزی آن به معنی پیروزی ملت ایران نبود، بلکه به معنی تداوم منافعی بود برای برخی از افرادی که امکان تداوم منافع‌شان در ساختار حاکمیت قاجار به شکل قبلی وجود نداشت و همچنین تحولاتی که در عرصه بین‌المللی اتفاق افتاده بود یا در پیش بود؛ تحقیقات جدید به ما می‌گوید که مشروطه و ظهور رضاشاه در عرصه تحولات سیاسی ایران محصول برنامه‌ریزی‌های خیلی دقیق و خارج از چهارچوب تمایلات و منافع ایرانیان بوده است. اما صرف‌نظر از اینها، این تحول و آشنایی ایرانیان با ایده‌های غربی شاید خیلی تاثیر داشته در خواست یک نهاد که قدرت پادشاه را محدود کند و از طرفی اشتباهات انباشته‌شده پادشاهان قاجار و درک عامه مردم در نسبت با این اشتباهات منجر به این می‌شد بالاخره مردم این را بخواهند یا گسترش نفوذ مطبوعات. حدود ۱۲-۱۱ دلیل می‌توانست این را تقویت کند. اساس خواست و اراده عمومی در ایران، بر کانون‌های مرجعیت دینی ابتنا دارد. این کانون‌ها خیلی به این تحول و ظهور انقلاب مشروطه کمک کردند. انقلاب مشروطه هم می‌توانست خودش را در چند جا نشان دهد که یکی از آنها پارلمان و مجلس مشروطه بود. مجلس مشروطه هم چندان توفیقی نداشت؛ ضمن اینکه به دلیل وجود کانون‌هایی در ایران که خود را سریع ساماندهی می‌کردند، مثل کانون‌های بابی و وهابی، مجلس مشروطه هم در دامن این کانون‌ها افتاد. افراد وطن‌دوست و ایران‌دوست و کسانی که در حد مراجع بودند، مثل مرحوم مدرس، با وضعیتی مواجه می‌شوند که دیگر امکان تداوم همکاری با این پارلمان برایشان وجود ندارد. متاسفانه قضیه از یک کانون متمرکز از افرادی که تمایلات‌شان خارج از تمایلات اصلی ایرانیان هم هست، مساله‌شان مساله قدرت ملی و پیشرفت نیست و حتی تمایلات فرقه‌ای پشت آن می‌آید و از همین جاست که شاید حزب در ایران نمی‌تواند مثل حزب در غرب باشد، چون حزب در غرب در بسیاری از کشورهای غربی برآورنده تمایلات توده مردم در سطوح مختلف طبقات اجتماعی است اما جامعه ایران خوشبختانه یا متاسفانه -قضاوت ارزشی نمی‌کنم- جامعه طبقاتی نیست، نه در دوره مشروطه و نه بعد از آن و هرچه نزدیک انقلاب اسلامی می‌رسد، این طبقاتی‌نبودن خودش را بیشتر نشان می‌دهد و چون طبقاتی نیست، یعنی فرهنگ از دل طبقات اجتماعی درنمی‌آید و این نکته مهمی است و بنابراین طبقات برای خودشان دنبال حزب‌زدن نیستند و احزاب برآورنده خواست طبقات در ایران نمی‌توانند باشند. مساله اساسی‌تری هم هست و آن اینکه کانونی که مرجعیت عامه مردم را در ایران بر عهده دارد، نه احزاب که تامین‌کننده افراد در ساختار پارلمان‌ها هستند، کانون‌های دینی و مراجع دینی هستند. بنابراین هر وقت می‌خواهند به سمت نمود اجتماعی بروند، ازکمک مراجع استفاده می‌کنند. در قرارداد رژی همین‌طور است، در قیام تنباکو شما می‌بینید که چنین وضعیتی هست، حتی نزدیک انقلاب اسلامی همین‌طور است. کانونی که می‌تواند مردم را در عرصه حیات اجتماعی برای ملی‌شدن صنعت نفت نگه دارد؛ قیام ۱۵ خرداد همین‌طور است؛ انقلاب اسلامی هم همین‌طور است، یعنی دین تولیدکننده اصلی عرصه حیات اجتماعی است.

در بحث مشروطه به نقش روحانیت و مراجع اشاره کردید؛ این را بیشتر باز کنید. دعواهایی آنجا به لحاظ بحث اندیشه‌ای و مفهومی شکل می‌گیرد که درهرحال به‌نوعی تداوم پیدا کردند، تا بعد از انقلاب اسلامی که فرمودید شروع واقعی بحث انتخابات در ایران را از آنجا می‌دانید، بحث‌های میان علما و طیف‌های گوناگون در دوره مشروطه را در روند شکل‌گیری پارلمان و انتخابات در ایران چگونه می‌شود تحلیل و صورت‌بندی اندیشه‌ای کرد؟

به نظر می‌رسد بعد از انقلاب شرایط خیلی متفاوت است. می‌توانیم در این تاریخ وقت بگذاریم اما اینکه آیا به الان ما کمک می‌کند، باید گفت در دوران مشروطه مسائل کم، محدود و معدود بود و به‌خصوص در اوایل انقلاب، یک ترس از بازگشت به وضعیت دوباره مشروطه‌سازی کشور وجود داشت اما الان سرعت تحولات خیلی زیاد است و اساسا دغدغه‌ها متفاوت است. در کانون‌های حوزوی و مراجع دینی تداوم آن وضعیت‌هایی که در مشروطه داشتیم را به دلایلی امروز هم می‌بینیم، اما تداوم را در عرصه اجتماعی کمتر می‌بینیم؛ یعنی خیلی مهم بود در عرصه اجتماعی تداوم مرجعیت‌های دینی باشد اما الان وضعیتی که وجود دارد به نظر می‌رسد بین مرجعیت‌های دینی سنتی و عرصه‌های حیات اجتماعی وجود داشته باشد. متوسط سن مراجع در این ارتباط با مردم خیلی موثر است. درضمن، مراجع در طول دوران مشروطه وضعیتی نداشتند که ارتباط مستقیمی با مردم داشته باشند، بنابراین انقلاب اسلامی و نهضت امام خمینی و مقام‌معظم‌رهبری جایگاه ویژه‌ای در طول تاریخ مرجعیت دارد و از این جهت در تاریخ ادیان حتی خیلی ممتاز هستند، به‌خصوص در میان شیعه‌ها و ایران. مراجع اساسا کانون رجوع مردم برای پرسشگری درباره مسائل هستند اما مواجهه مستقیم کم بود، لذا بیان‌شان بیان مردم نیست. من حداقل درباره سال ۱۳۴۰ صحبت می‌کنم. گفته می‌شود برخی شاگردان امام بعد از دستگیری ایشان در سال ۱۳۴۲ پیش یکی از آقایان مراجع قم رفتند. گفتند ما جمع شدیم و مورد استقبال قرار گرفت. اطراف منزل پر شد از مشتاقانی که این مرجع درباره امام گفت‌وگو انجام دهد و مردم بشنوند که ایشان چه گفته است. کیفیت ارتباطی که امام داشت، با سایر مراجع و خیلی فرق می‌کرد و کیفیت رهبرمعظم‌انقلاب هم خیلی با مراجع امروزی در قم و نجف متفاوت است و در طول تاریخ ممتاز است. از این جهت می‌گوییم منطقی از کثرت‌ها بر سیر تحولات تاریخی برای هر کشوری حاکم است و اگر اینها را دقیق نکنیم و همه را با یک معیار بسنجیم، اشتباه بزرگی کرده‌ایم وگرنه جامعه از چهارچوب خودش خارج می‌شود. این مرجع بزرگوار وقتی با سیل گسترده مردم مواجه شد که مشتاق بودند ببینند ایشان نظرشان چیست؟ ایشان نظر تندی نسبت به حاکمیت پهلوی و کاری که انجام داده بود، داشتند اما وقتی با سیل مردم مواجه شد، توان تکلم با مردم را از دست داد، چون زبان او زبان نخبگانی بود و نمی‌توانست برای مردم صحبت کند. بزرگواران گفتند ما نزدیک این مرجع بزرگ که بودیم، زبانش خشک شده بود و دائم آب می‌خورد تا بتواند چند کلمه‌ای با مردم صحبت کند یعنی گفت‌وگو با مردم برایش سخت بود. اینها نسل بعد از مشروطه بودند اما در انقلاب مشروطه هم همین وضع وجود داشت و همه توان تکلم با مردم را نداشتند. احکامی صادر و رسائلی نوشته می‌شد. مثلا شیخ فضل‌الله نوری ارتباط وثیقی با مردم در تهران داشت به‌دلایل مختلف، مثلا اینکه اسناد ثبتی خیلی پیش ایشان بود و به همین خاطر مردم خیلی به ایشان مراجعه می‌کردند؛ اما مرجعی که در نجف حضور داشتند، یعنی حضرت آخوند خراسانی رضوان‌الله‌علیه چقدر با مردم ارتباط داشتند؟ لذا شما می‌بینید که عدم ارتباط با مردم از یک طرف و عدم حضور در مکان از طرف دیگر وقتی با هم جمع و نزدیک می‌شد، کاملا نظرگاه‌ها در نسبت با جامعه ایرانی فراهم می‌شود. نیت ایشان پیشرفت و خیر و صلاح امت اسلام و مردم مسلمان شیعه ایران بود، اما چندان نمی‌تواند در ارتباط گرفتن موفق باشد. ایضا، شاید تا حدود زیادی مرحوم نائینی هم همین‌طور، یعنی شما تطوراتی را در اندیشه خود مرحوم نائینی می‌بینید، بنابراین نسبتی که برقرار می‌کند، جدای از خاستگاه ذهنی و اندیشه‌ای‌شان برای درک تحولات سیاسی از یک طرف، می‌خواهم بگویم بودن و نبودن، ارتباط و عدم‌ارتباط و انتخاب لسان گفت‌وگو با مردم و حضور مردم نزدیک این بزرگواران عصر مشروطه تعیین‌کننده جنس کنش آنها با افراد اجتماع است و متاسفانه در بسیاری از موارد این چندان در آن دوره موفق نبود. امام این سد را شکست. شاید مرحوم شاه‌آبادی رضوان‌الله‌علیه یا امام رضوان‌الله‌علیه منبعث از اندیشه اجتماعی مرحوم شاه‌آبادی خیلی در شکستن این سد موثر بودند؛ لذا حتی شما نگاه کنید در مشرب عرفانی امام منبعث از مرحوم شاه‌آبادی، گفت‌وگوی آنچه به زبان عرفان است، مثلا با مردم متفاوت است. شما نگاه کنید شاگردان بزرگواری که در نجف بودند یعنی مرحوم آقای قاضی، همگی یا بعدا مرجع شدند یا اجتهاد دارند یا در آستانه اجتهاد هستند. ایشان شاگرد عادی یا ندارد یا کم دارد. در میان شاگردان ایشان بعضی هستند که خودشان شاگردانی غیرمجتهد دارند اما خود آقای قاضی کسی که آماده اجتهاد نبود را به‌عنوان شاگرد سلوکی درنظر نمی‌گرفت، ولی آقای شاه‌آبادی این‌طور نیست. در بازار تهران یا مسجد سخنرانی می‌کند، به‌نحوی که مشهور است امام رضوان‌الله‌علیه به ایشان گفتند استاد شما همان‌طور که مطالب را برای ما بیان می‌کنید، برای مردم هم همان‌طور بیان می‌کنید و ایشان به مزاح گفته بود که می‌خواهم کفریاتی که ما می‌گوییم به گوش مردم هم یک‌بار بخورد و آنها هم آشنا باشند؛ لذا در مشرب عرفانی هم

ادامه در صفحه ۱۵

جدا از مشرب سیاسی حضرت شاه‌آبادی این گرایش و کنش و همگامی با مردم وجود دارد. از این جهت است که ممکن است در اندیشه و تفسیر برخی از شاگردان آقای قاضی رضوان‌الله‌علیه به اجتماع و مردم فکر کنند، مثل مرحوم طباطبایی رضوان‌الله‌علیه اما ایشان ارتباط وثیقی با مردم نداشتند و ارتباط‌شان بیشتر با نخبگان بود و با آنها صحبت می‌کردند. طبع اصلی جامعه این است که به‌دنبال مرجعیت برای خودش می‌گردد و در هر کانونی آن را می‌بینند، به آن سمت می‌رود.

آیا می‌توانیم قائل به این باشیم که اندیشه امام رحمت‌الله در زمینه انتخابات برآیند اندیشه‌های آن مراجعی بود که در دوره مشروطه و شکل‌گیری بحث‌های نظری حول آن که در جامعه ایران اثرگذار بودند و وقایع مهمی را رقم زدند، مثل شیخ فضل‌الله و علامه نائینی؟ یعنی تحول موضع‌گیری امام(ره) در مواردی مثل حق رای زنان که در دو مقطع پهلوی و ۵۷ به بعد متاثر از چه بود؟ به عبارتی، درگیری‌های لفظی و اندیشه‌ای در فضای مشروطه از چه چیزی ریشه می‌گرفت و این تضارب بعدها در آستانه انقلاب اسلامی و بعد از آن چگونه موثر واقع شد؟

اول، از آخر شروع می‌کنم. آیا تحول در امام به معنای انتقاد ایشان از خود است؟ این یک شبهه هست. امام مخالف حق رای زنان نبودند، بلکه مخالف زیر پا گذاشتن قانون اساسی بود. بر اساس قانون اساسی مشروطه زنان توان رای‌دادن نداشتند و این درحقیقت زیر پا گذاشتن قانون اساسی مشروطه توسط پهلوی بود. می‌خواست این کار را بکند تا بتواند در سایر ارکان قانون اساسی مشروطه دست ببرد. قانون اساسی‌ای که میثاق ملی حاکم با مردم هست، از یک زاویه توسط پهلوی بارها و بارها مورد دستبرد قرار گرفته بود؛ لذا اینجا در یک بسته‌بندی جذاب تمایل داشت بار دیگر قانون اساسی را مورد دستبرد قرار دهد که امام در برابر آن ایستاد و قانون اساسی را دوباره یادآوری کرد. اگر نطق حضرت امام را بعد از پیروزی انقلاب به خاطر بیاورید که برای اعلام دولت موقت آقای بازرگان هست، امام مبادی عدم‌مشروعیت پهلوی را به قانون اساسی مشروطه برمی‌گرداند که اساسا با زیر پا گذاشتن قانون اساسی مشروطه، پهلوی به‌وجود آمد. از اول هم به‌وجودآمدن مجلس موسسان شکستن قانون اساسی مشروطه بود و بعد هم روی کار آمدن پهلوی ضد قانون مشروطه بود. تداومش در محمدرضا هم ضد قانون مشروطه بود، یعنی برآیند اینها نشان می‌دهد که امام از سال ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۷ که این نطق در حال ایراد هست، همان امامی است که بر قانون یعنی قانون اساسی مشروطه تاکید می‌کند؛ لذا می‌بینید که امام شکل حکومت را دوباره به رای مردم می‌گذارد. این فرآیند به‌شدت دموکراتیک بود. با هر قاعده دموکراتیکی درنظر بگیرید، دموکراتیک بود. بعد هم قانون اساسی و انتخاب اعضای خبرگان قانون اساسی و تصویب آن و باز به رای‌گذاشتن آن و تعیین شکل حکومت همه دموکراتیک بود. اینکه بعضی‌ها نمی‌خواهند ببینند و می‌خواهند این مساله را انکار کنند، این انکار و ندیدن در حقیقت فرار رو به جلو یا یک جور کنش انفعالی در نسبت با انقلاب اسلامی است. از این جهت است که انقلاب تداوم داشته و تداوم خواهد داشت، چون تمام بن‌مایه‌هایی که جمهوری اسلامی را کمک می‌کند که در عرصه حضور داشته باشد، محصول خواست و اراده مردم است. یک نکته‌ای را من باید یادآوری کنم در مورد تفاوت دیدگاه‌هایی که امام با مرحوم نائینی داشت. گفتیم که اساس تمام تمرکزی که در دوره مشروطه به وجود آمده بود، تمرکز بر مفهوم آزادی بود و این تمرکز باعث حجیم‌سازی یک قسمت از یکی از ارزش‌های اساسی‌ای که ارزش فطری انسانی است در نسبت با سایر ارزش‌های فطری می‌توان از آن یاد کرد. این ایراد را من به‌عنوان یک ایراد یا نقد کانون فطرت در نسبت با قدرت طرح کنم. اگر قدرت اساس تمرکزش بر یکی از ارزش‌های اساسی فطری که همه‌جای دنیا این انسان‌ها در نسبت با آنها در عرصه اجتماعی عمل می‌کنند، عمل کند که شما فرض کنید هشت ارزش اساسی فطری داریم که انسان‌ها با برجسته‌سازی یکی از آنها معمولا انقلاب کردند، اما در انقلاب اسلامی از هیچ‌کدام به‌نفع آن دیگری عدول نشده است. ارزش‌های اساسی فطری شامل آزادی، استقلال، عزت، برادری، عدالت، عقلانیت، معنویت و اخلاق هستند که شما از هر کدام اینها به نفع دیگری عدول کنید و آن را زیر پا بگذارید، در حقیقت مثل این است که یکی از قسمت‌هایی که بشر در نسبت با آن درباره امر اجتماعی و فطری تصمیم می‌گیرد، زیر پا گذاشته‌اید. زیرپاگذاشتن‌ها درحقیقت، تعادل را در عرصه اجتماعی از بین می‌برد. در مشروطه این اتفاق افتاد. به نفع آزادی به‌دلیل اینکه مد، رویه مسلط آن روزگار بود، زیاد گفت‌وگو شد. این گفت‌وگوی زیاد از آزادی و افزایش تعداد زیاد مجلات و روزنامه‌ها در دوره مشروطه منجر به این شد که بر مفهوم آزادی بیش از حد تاکید شود و از آنجایی که آزادی خودش نمی‌تواند مبنا و متر و معیار سایر ارزش‌ها باشد و خودش احتمالا نیاز به عدالت، عقلانیت و استقلال دارد، بنابراین آزادی را محدود می‌کند اما آیا آزادی نباید باشد؟ باید باشد. آیا باید محدود بشود؟ بله. اساس تداوم ملک و تداوم امر اجتماعی و انسجام در امر اجتماعی با نوعی از محدودسازی امر آزادی امکان‌پذیر است. تمرکز بیش از حد بر بحث آزادی یکی از اشتباهاتی بود که در دوره مشروطه اتفاق افتاد و تاوانش را ایران داد.

شیخ فضل‌الله که در این دوره بر شریعت تاکید دارند، مساله‌شان محدودکردن آزادی است؟

نه، به‌نظر می‌رسد بیش از اینهاست. در مورد نسبت بین ساختار و افرادی است که در خود ساختار حضور دارند. من نمی‌خواهم این ساختار را کارگزار کنم، اما می‌خواهم بگویم یک نسبت این مدلی وجود دارد. مرحوم شیخ‌فضل‌الله نوری هم اعتقادش بر تمرکز بر این بود که ساختار و آنچه از ساختار بیرون می‌آید، چه مقدار با شریعت انطباق دارد. حرف اینجا خودش را نشان می‌دهد که وقتی شما تمرکز می‌کنید بر ساختار و برآیندهایی که خروجی‌های ساختار هستند که آنها در عرصه اسلامی متمرکز باشند، گویی یک فرد را نادیده گرفته‌اید. این اشکالاتی است که مشروطه با آن مواجه بود و به‌عنوان اولین تجربه نتوانست از پس اینها برآید. اگر این تجربه موفق بود، مطمئن باشید که تداوم می‌یافت و کارش بعد از چند دهه به سیستم رضاخانی نمی‌رسید و برای آینده ایران اشکال پیش نمی‌آمد، یعنی گرفتاری ۶۰ ساله برای ایران پیش نمی‌آمد. اشکال اساسی این است که شما فرض کنید نمی‌توانید با محدودکردن خروجی‌های ساختار آن را متمرکز بر اهداف ملی و میهنی کنید. شاید این اواخر مرحوم شیخ‌فضل‌الله به آن پی برده بود و به همین دلیل شاید تلاش می‌کرد جایی که منبع آن کار بر ضد دین هست، یعنی مجلس، به‌نحوی مورد بازبینی قرار گیرد، یعنی آنجا کانونی بود که هرآنچه تولید می‌کرد، ضد دین بود؛ لذا مرحوم نائینی هم وقتی نگاه می‌کرد، فکر می‌کرد اگر ساختار را ما درست کرده یا به قواعد اسلامی متعهدش کنیم آن‌وقت مهم نیست چه کسی شاه یا نماینده باشد. یک تجربه قبل‌تر هم وجود داشت. شاید این تجربیات را آقای دکتر نامدار در کتاب «رهیافتی بر مبانی مکتب‌ها و جنبش‌های سیاسی شیعه در صدساله اخیر» به آن پرداخته باشد که جنبش قبلی جنبش تنباکو بود. مساله آنجا مساله ساختار نبود؛ لذا شما می‌بینید که مرحوم میرزای شیرازی نمی‌گوید آقای ساختار بیایید یک جایی را درست کنید که این قواعد را زیر پا بگذارد؛ قواعدی که عزت ملی را به خطر می‌اندازد، بلکه مرحوم میرزای شیرازی به‌دنبال اصالت برای فرد در ساختار است؛ لذا مشهور است و در کتب مختلف تاریخی هم به این اشاره شده که همسران شاه هم قلیان‌ها را می‌شکستند؛ این یعنی اصالت فرد در نسبت با وظیفه‌ای که دارد و این بگیر نگیر دارد. گاهی به امر اجتماعی تبدیل می‌شود و گاهی نه، امر اجتماعی از آن تبعیت ندارد. به‌نظر می‌رسد که اینجا خود شخص خیلی مهم بود. آنجا تلاش روی ایجاد ترتیباتی برای وضعیت ساختار بود. امام از این دو مساله عبور کردند، لذا هم شخص و هم ساختار را مراقب می‌کند. این قضیه در قانون اساسی جمهوری اسلامی هم بروز دارد و آنهایی که با ساختار نظارت استصوابی مخالفت می‌کنند؛ این نظارت، آثار هر دو رکن است، یعنی در حوزه ایجاد اشخاص و قوانین صلاحیت‌دار است، یعنی کانونی به وجود می‌آید که با حتی کانون مرحوم شریف که از ایران می‌رود، درنظر گرفته بودند، یعنی متمم قانون اساسی مشروطه متفاوت است، یعنی پیشرفت کرده، یعنی گپ‌های آن سیستم درآمده و این محصول نگرش دقیق امام در نسبت با تاریخ معاصر بود. دیگران کمتر در حوزه‌ها و ساختار حوزوی چنین دقت‌هایی داشتند. این تاملات منبعث از تاملات انقلابی امام بود. امام به‌دنبال تعقل بود و این منبعث از ذهنیت دقیق امام در نسبت با جامعه ایران بود. خوانش تاریخ درست بود. اگر غیر از این بود، نمی‌توانست این مسیر را طراحی کرده و به پیش ببرد. همین الان هم رهبر معظم انقلاب ملاک و معیارشان حضرت امام است و بارها فرموده‌اند که امام بزرگوار ما این‌گونه فرمودند و مسیر را این‌طور تعریف کردند. در نسبت با امام و آینده انقلاب اسلامی این جمله ایشان را داریم که نرم‌افزار گام دوم انقلاب اسلامی چیزی جز مکتب امام نیست.

با توجه به سوال و بحث ایده انتخابات که از دل چه اندیشه‌ای بیرون آمده و پاسخی که فرمودید، انتخابات با چه استانداردی باید برگزار شود تا پشتیبان آن ایده در اندیشه سیاسی باشد؟

از لحاظ ساختار و شخصیت‌هایی که در انتخابات شرکت می‌کنند، یک مقدار اینجا باید دیگر مراقبت کنیم. آیا مراقبت دیگری هم لازم است؟ به‌نظر می‌رسد نوعی دیگر از مراقب هم لازم است. با نگرش به تحولات عرصه حیات اجتماعی ایرانیان و هستی‌شناسی موجود در عرصه اجتماعی در جهان یک پرسش اساسی مطرح می‌شود و آن این است که آیا ساختار مجلس، چون تمرکز شما بر پارلمان است، اکنون پاسخگوی نیازهاست؟ آیا این ساختار توان درک نیازها را دارد؟ و اساسا چه نیازهایی به سمت مرجعیت مجلس برای پاسخگویی می‌رود. اگر بتوانیم اینها را به‌خوبی برآورد کنیم، شاید جواب‌های بهتری پیدا کنیم و در انتخاب افرادی که باید در مجلس حضور داشته باشند، بهتر بتوانیم تمرکز کنیم.

نهاد انتخابات با چه مجموعه‌ها یا نهادهای دیگری در پیوند است تا بتواند آن انتظارات را برآورده کند؟

منبعث از امر اجتماعی و هستی‌شناسی امر اجتماعی ایرانیان است، یعنی باید بفهمید ایرانیان امروز چه نیازهایی دارند و آیا مجلس پاسخگوی نیازهای آنها هست یا نه! این یک سوال اساسی است، مثلا مساله جمعیت. آیا با قانونگذاری در عرصه مجلس قانونی که درست اجرا نمی‌شود، می‌توانیم مساله آینده ایران را در حوزه جمعیت اصلاح کنیم یا نه؟ در حوزه مسکن این مجلس چه کاری انجام داده؟ آیا با قانونگذاری می‌توان مساله مسکن را حل کرد؟ حتما تا حدودی می‌شود اما واقعا چقدر دغدغه مجلس بوده است؟ نمی‌توانیم بگوییم کل مجلس، حتما تک‌تک آقایانی که نسبت به حوزه‌های انتخابیه خودشان و قانون اساسی و اسلام و مکتب امام متعهد هستند، هرکدام خواهند گفت من واقعا دلم می‌خواسته این کار را بکنم اما آیا واقعا اراده‌ای بوده که به‌سمت یک کار واقعی پیش‌برود؟ من فکر می‌کنم که نیاز به‌نوعی بازاحیا شدن عقلانیت تحولی در عرصه مجلس دارد. به این نحو که اگر کاری نمی‌توانیم بکنیم، چگونه می‌توانیم سدی را بشکنیم؟ سدهایی که وضعیت مسدود دربرابر حرکت ایرانیان است. امروز فرض کنید برخی دهه شصتی‌ها به وضعیت تجرد قطعی رسیده‌اند و دیگر تن به ازدواج نخواهند داد. کسی که متولد سال ۱۳۶۰ بوده دوسال است که از ۴۰ سالگی عبور کرده. برای خانم‌ها این وضعیت بیشتر تجلی پیدا می‌کند، بنابراین باید این را مدنظر داشته باشیم که مجلس چقدر نسبت به این قضیه دغدغه داشته؟ چون دغدغه مجلس خیلی مهم است و اتفاقا جایی است که بیشتر از هر جایی با امر اجتماعی کنش‌مند است. یکی از نمایندگان محترم تهران در مجلس می‌گفت من با مترو و اتوبوس رفت‌وآمد می‌کنم. می‌گفتم چقدر مردم شما را می‌شناسند؟ می‌گفت خیلی‌کم. من این را نمی‌فهمم. مردم این مسیر را یک مسیر حل مشکل برای خودشان درنظر نمی‌گیرند. در شهرستان‌ها باز وضعیت بهتر است؛ هرچند انتخابات در آنجا سطحی‌تر است و هرچه افراد سطحی‌تر باشند، بیشتر رای می‌آورند اما مراجعه به یک نماینده به‌عنوان کسی که امکان حل مساله مردم را داشته باشد، کم است. شاید به‌دلیل نیازهای برآورده نشده برنامه‌های اول و دوم توسعه باشد. مثلا اینجا آسفالت می‌خواهد، آنجا آب می‌خواهد اما نماینده می‌گوید در این حد توانستم و در همان حد هم تثبیت می‌شود. رئیس آب و فاضلاب خوب یا رئیس آموزش‌وپرورش فعال یا فرمانداری که مسافت زیادی را آسفالت کرده در شهرستان‌ها گاهی به نماینده تبدیل می‌شود. مسیرهایی برای نماینده شدن در شهرستان‌ها وجود دارد، یعنی دائما برای این قضیه خودش را یک فرد نشان می‌دهد. امواج اول و دوم توسعه که در شهرستان‌ها وجود دارند و سیل عظیم بیکارانی که در شهرستان‌ها دیده می‌شود و نماینده‌ای که توان زدن یک کارخانه را داشته باشد، مورد وثوق مردم قرار می‌گیرد و اساسا خیلی روزمره انتخاب صورت می‌گیرد و فرآیندی درازمدت و بزرگ‌مقیاس نیاز نیست. هیچ نماینده‌ای به این فکر نیست که ۵۰ سال آینده چه خواهد شد؟ درحالی‌که مجلس می‌تواند با هر قانونی برای ۵۰ سال آینده برنامه بدهد. مگر ایران نبود که رای به جداسازی بحرین از ایران داد؟ هرچند این تمرکز پهلوی بود که معامله‌ای را صورت بدهد یا بی‌عرضگی داشت این قضیه را رقم زد، اما واقعیت این است که بالاخره مجلس این را تصویب کرد. اگر مجلس در مقابل آن می‌ایستاد و بخشی از ایران را نمی‌داد، کاری نمی‌توانستند بکنند. مجلس می‌تواند تصمیمات درازمدتی بگیرد. بعد از انقلاب اسلامی مجلس مهم‌تر هم شد. اگر مجلس دنبال القای وضعیت خودش در ساختار باشد و بگوید من تمایلی به حرکت و انجام کار ندارم، اوضاع اسفناک خواهد شد و انتخاب‌ها هم سطحی خواهد بود. مجلس سطحی و انتخاب سطحی به امروز و فردا هیچ کمکی نخواهد کرد و این خطری است که همواره انتخابات را تهدید می‌کند. همین‌طور عدم‌حضور افراد اندیشمند خوب نیست. شاید از اسرار رهبر معظم از این مجلس این بود که مثلا در مورد موضع عزت درباره ایران کوتاه نیامد. برآیند جمعی مجلس این بود که در موضع عزت کوتاه نیامد. این یک ارزش اساسی در میان هشت ارزشی اساسی است. آیا مجلس آن عقلانیت لازم را برای درک همه مشکلات در جامعه ایران داشت؟ این پرسشی اساسی است. آیا همیشه عادلانه رفتار کرده است؟ لذا سر حمایت رهبر معظم انقلاب و لزوم آن معلوم است و به این خاطر است که مجلس عزت‌مداری داشته باشیم. مجلس باید در حوزه‌های دیگر هم خودش را تقویت کند. انتخاب افراد باید عقلانی باشد و افراد در مجلس توانایی فکر درازمدت را داشته باشند و ایضا عزت و استقلال را برقرار کنند، یعنی مجلس به‌صورت امدادی جلو رود. مجلس کارهای خوبی انجام داده اما آیا این غایتی است که باید برای مجلس درنظر گرفت؟ باید بهتر از این عمل کند و حتما توصیه‌ها و حمایت‌های بیشتری هم خواهد شد. اینکه رهبر انقلاب از افراد داخل مجلس خواستند کمتر در عزل و نصب‌های ادارات دخالت کنند، ممکن است خیلی به نفع خود افراد باشد. دخالت در عزل و نصب‌ها دشمنی‌ها را زیاد می‌کند. اگر طرف خوب کار کند که کرده اما اگر نکند، مشکلاتی پیش‌می‌آید و نماینده به یک عنصر تنظیم‌کننده چه کسی بر کار باشد، تبدیل می‌شود و از عقلانیت لازم برای فکر کردن به مسائل درازمدت یک شهر یا شهرستان باز می‌ماند، بنابراین تاملات او از یک تاملات انقلابی و تحولی به یک تحولات بوروکراتیک کاهش خواهد یافت.

کدام نهادها در شکل‌گیری انتخاباتی که چنین مجلسی را رقم بزنند، نقش موثری دارد؟ آموزش‌وپرورش یا رسانه‌ها؟ چه مجموعه‌ای؟

باید می‌گفتیم احزاب می‌توانند کمک اساسی کنند اما الان ما دسترسی به احزاب به این معنا نداریم. خود انتخاب آگاهانه مردم بیش از هر چیزی می‌تواند کمک کند.

این خیلی ایده‌آلیستی نیست؟

نه اما سخت است، چون در شرایط و وضعیتی هستیم که مردم ترجیح می‌دهند برای گریز از یک انتخاب آگاهانه دست به عدم‌انتخاب بزنند، یعنی در آینده خودشان مشارکت نکنند. الان صحبت از کاهش مشارکت می‌شود که باید مشارکت بالا برود، چون وقتی مشارکت بالا برود، رقابت در عقلانیت انتخاب هم بیشتر می‌شود. اگر یک فرد یک‌بار انتخاب اشتباه کرد، باید دفعه بعد درست انتخاب کند، با فرار از انتخاب کسی موفق نمی‌شود. در سال‌های اخیر متاسفانه ۵۰ درصد ازدواج‌ها در سال اول و ۷۰ درصد در سال دوم به طلاق منجر می‌شوند. من فکر می‌کنم از این آمار دو چیز را خیلی سریع می‌توان فهمید؛ یکی اینکه ۵۰ درصد افرادی که انتخاب می‌کنند، توان تصمیم و انتخاب درست را ندارند، یعنی هم آقایان و هم خانم‌ها، بنابراین باید سامانه‌ای به‌وجود آید که انتخاب درست را برای ازدواج‌ها در میان جوانانی که در سن ازدواج قرار دارند، تنظیم کند. برخی بعد از یک یا دو ازدواج ناموفق تازه می‌فهمند که با یک زن یا مرد چگونه باید رفتار کرد و تازه متوجه می‌شوند یک نفر دیگر را هم باید به‌عنوان یک انسان به‌رسمیت بشناسند. انگار وارد بازی جدیدی شدیم؛ ۵۰ درصد ازدواج‌ها به ازدواج موقت تبدیل شده‌اند، گویا اصلا توان تشکیل خانواده در بین ۵۰ درصد از جوانان وجود ندارد. آیا این در یک نسل باعث رشد عقلانیت می‌شود؟ بعد شما می‌بینید در میان آنهایی که جوان‌تر هستند، یعنی اواخر دهه ۷۰ به بعد آمار طلاق پایین می‌آید، گویی نوعی درس‌گرفتن اتفاق افتاده است. منطق انتخاب مردم‌سالار در ساحت اجتماعی این است که منجر به تقویت عقلانیت شود. اگر از انتخاب‌هایی که انجام داده‌اند، فرار کنند، عقلانیت ایجاد نمی‌شود. یک فرد باید بپذیرد که از میان افراد مختلف خودش انتخاب کرده است و از قضا بدترین انتخاب ممکن را کرده، بنابراین باید عاقلانه تصمیم گرفت و انتخاب کرد، آنگاه در ورای این عقلانیت می‌توان به پیشرفت دیگری رسید. انتخاب‌هایی که مبتنی‌بر نوعی منافع احزاب حداقلی یا شب انتخاباتی است، باید اصلاح شوند. کم‌کم این اتفاق خواهد افتاد. جامعه ما در این موضوع تازه‌کار است، هرچند در عقلانیت، عدالت و ارزش‌های انسانی و فطری کهنه‌کار هستیم اما در تبدیل آن به ساختار تازه‌کار هستیم. یکی، دوبار باید این حل شود تا بتوانیم به ملاک خوبی برسیم. این کار سخت است اما براساس آنچه بنده درک می‌کنم و مکتب امام، بازگشت به سمت حقیقت دینی و عرفی مطلوب و غیرمدرن یعنی سنت‌های اصیل جامعه ایرانی برای اتصال بین ارزش‌های اساسی و ساختارهای موجود و ممکن و بازطراحی آن ساختارها کمک‌حال ما خواهد بود. اگر این اتفاق نیفتد دائما در یک سیکلی از انتخاب‌های معیوب می‌افتیم که مشارکت‌نکردن در آن بهتر است. جامعه بیکار نمی‌نشیند و نگاه می‌کند که انتخاب‌هایش دائما دارد غلط می‌شود و با سلب مسئولیت از خودش می‌خواهد نوعی مصونیت در برابر مسئولیت برای خودش به وجود آورد. متاسفانه اگر وارد این سیکل و دوران معیوب شویم، برای جامعه ایرانی خیلی ضرر دارد اما فکر نکنم. جامعه ایرانی توان عبور از این شکل از مسائل را دارد.

کارکرد انتخابات در یک نظام مردم‌سالار چیست؟ و این کارکرد چگونه تقویت یا تضعیف می‌شود؟

خود مردم‌سالاری اساسا اینجا موضوعیت دارد. برخلاف برخی از نظرات فلسفی‌مآبانه که مردم‌سالاری را فاقد کارکرد و اصالت می‌دانند، خود مردم‌سالاری در اندیشه امام و مقام رهبری کارکرد اصلاح‌گرایانه برای انقلاب دارد. اگر مردم‌سالاری تحقق اساسی یابد و دائما با مشارکت مردم تقویت شود، آن‌وقت سطح مطالبات بالای مردم و مشارکت‌کننده در سرنوشت خودشان منجر به این می‌شود که افراد انتخاب‌شده هم مجبور شوند از یک طرف تمایلات جامعه را مورد ارزیابی و بررسی قرار دهند و از طرفی راه گریزی وجود ندارد که مجلس یا ریاست‌جمهوری یا جاهایی که انتخاب می‌شوند، غیرعقلانی رفتار کنند. خود مردم‌سالاری و مشارکت گسترده مردم منجر به تقویت هرچه بیشتر جامعه و امر اجتماعی در ایران می‌شود. اینجا مردم‌سالاری خودش موضوعیت دارد. اگر کسی از این جنبه مردم‌سالاری را از موضوعیت خودش خارج کند، به انقلاب و آرمان‌های امام و مردم در حال خیانت است. کاهش مشارکت از این جهت خیانت است.

طبق اشاره‌تان به بحث مردم‌سالاری، در جامعه‌ای مثل ایران که اسلام ویژگی بومی آن است، فکر می‌کنید شرایط و اقتضائات بومی برای برگزاری انتخابات چیست و چه سازوکارهایی باید داشته باشد؟

یک سری از مشکلات و مزایایش را در طول انتخابات مجلس یا ریاست‌جمهوری کم‌کم متوجه شدیم. مردم متوجه شده‌اند که انتخابات در ایران واقعی است، یعنی یک فرقی بین این رئیس‌جمهور و آن رئیس‌جمهور یا این نماینده مجلس با آن نماینده مجلس هست. این‌طور نیست که سیستم تعیین‌کننده همه وضعیت‌ها باشد و خود افراد به‌عنوان انتخاب‌شوندگان خیلی مهم هستند، هرچند تمام تلاش صورت می‌گیرد که جامعه ایران رو به پیشرفت باشد، یعنی خود جامعه ایران تمایل به پیشرفت دارد و اگر کسی این را منکر شود، در حقیقت منکر کل حقیقت درباره جامعه ایران است که ایرانیان تمایل به پیشرفت دارند. به‌خاطر همین هر فعلی را به یک فعل اخلاقی تبدیل می‌کنند. وقتی دو ژاپنی به هم می‌رسند، خم و راست می‌شوند و به هم خیلی احترام می‌گذارند، وقتی یک ایرانی این وضعیت را می‌بیند، می‌گوید این‌ها چقدر آدم‌های محترمی هستند. برای آن دو ژاپنی اصلا یک فعل اخلاقی نیست و یک عمل اجتماعی است. فعل اخلاقی فعلی است که با انجام آن شما ارتقای روحی، معنوی و رشد پیدا کنید اما برای یک ژاپنی اصلا مساله این نیست. ایرانی‌ها بعد از سلام‌کردن رشد می‌کنند. انتخابات از این جهت ابزار رشد است و هرگونه مشارکت سیاسی برای آینده کشور ابزار رشد است و خیلی فرق می‌کند این دیدگاه با دیدگاهی که در سطح منافع فردی است فرق دارد. اینکه منافع ملی را در نظر بگیریم و در سطح فردی بگوییم بالاخره مشارکت می‌کنند، از این جهت شاید احزابی که هستند هم نتوانند برآورده‌کننده این جنس از کنش در میان ایرانیان باشند. اینکه انتخابات چگونه می‌تواند به آینده کمک کند، از این طریق است که افراد خودشان در انتخاب‌شان دقت کنند و این را به‌مثابه انتخاب برای ۱۰ نسل آینده در نظر بگیرند؛ چنانچه مجلس پهلوی بحرین را از ایران جدا کرد. این‌گونه باید در نظر گرفت، حرکت و انتخاب کرد وگرنه عدم‌مشارکت نوعی فعل سیاسی است ولی کمکی به تقویت کشور نمی‌کند.

صوری‌شدن انتخابات با وجود اجرای ظاهری چه تهدیدها و آسیب‌ها و خطراتی دارد؟ و اصلا این اجرای ظاهری دلالت‌ها و دلایلش چیست؟

من نمی‌توانم بگویم اصلا ممکن نیست در ایران انتخابات صوری بشود. به‌هرحال هر جایی ممکن است. وقتی شما افرادی دارید که همگی در یک قالب می‌اندیشند، فرقی نمی‌کند که شما چه کسی را انتخاب کنید؛ مثلا انتخابات ایالات متحده درباره سیاست اجرایی در نسبت با ایران متفاوت نیست اما در ایران این تفاوت وجود دارد. وقتی شما یک نماینده را انتخاب می‌کنید، با انتخاب یک نماینده دیگر، به‌خصوص در شهرستان‌ها این تفاوت خیلی واضح است. در تهران معمولا نمایندگان به هم پاس می‌دهند و هر کس وظایف را به دیگری پاس می‌دهد اما در شهرستان‌ها کارنامه یک نماینده بعد از کارش مشخص است، مگر یک حالت که من نمی‌خواهم درباره آن صحبت کنم که نماینده‌ای با وجود ناکارآمدی در دوره‌های قبل باز هم انتخاب می‌شود. یکی از دلایل مثلا مسائل قومی، قبیله‌ای است و این به‌خاطر این است که مساله ما هنوز مساله پیشرفت و تحول نیست. تامل برای انتخاب یک تامل انقلابی نیست، یک تامل قومی است و براساس قومیت انتخاب صورت می‌گیرد، درواقع یک‌جور رای منفی به قوم دیگر است. درست مثل این جمله که برخی استقلالی هستند، چون نمی‌خواهند پرسپولیسی باشند یا بالعکس، بنابراین وقتی مساله قومی شود، اشکالی اساسی پیش می‌آید. اینکه چه کنیم صوری نشود، به نظر من انتخابات در ایران صوری نخواهد شد، مگر اینکه همه کنشگران عرصه سیاسی در ایران به یک شکل فکر کنند که ما الان این اختلافات و گفت‌وگوها درباره مسائل را این‌قدر زیاد می‌بینیم که به نظر یک شکل نیست. الان بین دو نماینده مجلس بحث‌ها جدی هستند و نمایندگان مشارکت‌کننده به‌صورت جدی صحبت می‌کنند. اینکه یک نماینده به‌صورت جدی صحبت کند و حتی وجود اختلافات که این باشد یا آن، نشان‌دهنده سرزندگی جامعه است.

با توجه به این که صوری شدن انتخابات را منتفی و ناممکن می‌دانید، به نظرتان خطری که انتخابات در ایران را تهدید می‌کند، چیست؟ مخصوصا که ما انتخابات مجلس را هم پیش‌رو داریم.

عامیانه‌شدن انتخابات؛ به این معنا که دیگر نخبگان تمایلی به ورود در انتخابات به‌عنوان انتخاب‌شونده را از دست می‌دهند، یعنی نخبگان و افرادی که می‌توانند عقلانیت آینده‌نگر درباره مجلس داشته باشند یا در انتخابات مختلف مثل شورای شهر داشته باشند، تمایل خود را به انتخاب‌شدن از دست می‌دهند، نه اینکه رای بدهند، به‌خصوص نسل‌های جدیدتر خواهند گفت گویا ما نمی‌توانیم کاری کنیم و و این درک را به سیستم انتقال می‌دهند و می‌گویند سیستم نمی‌خواهند، درحالی‌که امر اجتماعی از جذب اندیشه‌های نخبگانی ناتوان شده است.

دلیلش چیست؟

یکی از دلایل شبکه‌های اجتماعی است که افراد را درخودمانده و کوته‌فکر می‌کند. برخی شبکه‌های ماهواره‌ای هم که مصرف طبقه متوسط دارند، افراد را فاقد توانمندی برای تصمیم‌گیری می‌کنند. خودشان کوته‌فکر هستند و دیگران را هم متاسفانه کوته‌فکر می‌کنند اما جامعه ایرانی معمولا نشان داده که از این مدها عبور می‌کند، همان‌طور که از مشروطه عبور کرد و به ملی‌شدن صنعت نفت رسید یا از مشروطه عبور کرد و به انقلاب اسلامی رسید یا از کودتا عبور کرد و به انقلاب اسلامی رسید، می‌تواند از این دامگه‌های حادثه که گاهی پیدا می‌شوند و گاهی مد یا باب روز می‌شوند، عبور کند. لحظاتی می‌آید که هویت ایرانیان و ارزش‌های اساسی آنها دوباره خودش را نشان می‌دهد. من دارم به این فکر می‌کنم که چگونه ذهن ایرانیان مسلمان را می‌توان به‌نحوی سازمان‌دهی کرد، منظورم از طریق امر و حکم و اینها نیست و با مردم گفت‌وگو کرد که خودشان درک کنند در عرصه حیات اجتماعی نیاز به پیشرفت دارند و احتمالا از مدهای باب روز پرهیز کنند یا آنها را به دیده انتقادی نگاه کنند. شاید وجود ساختار نقد و آموزش نقد و دیدگاه‌های انتقادی در نسبت با پوشش، مصرف هنری و تصویری منجر به این شود که ایرانیان مقدار زیادی از این مصرف‌کننده صرف بودن بیرون بیایند و به سمت مصرف‌کننده منتقد بروند؛ آن‌وقت هر چیزی به‌عنوان فیلم یا مطلب در شبکه‌های اجتماعی آنها را جذب نخواهد کرد؛ حتی اگر یک چیزی کوته‌نظرانه هم باشد، آنها بلندنظرانه به آن فکر خواهند کرد، یعنی هر چیز کوته‌نظرانه‌ای هم می‌تواند باعث پیشرفت‌شان شود. این مساله خیلی پیچیده است اما شاید از یک‌جایی در مدارس باید شروع شود. خوشبختانه مدارس ما شروع به آموزش تفکر انتقادی در قالب درس‌هایی که برای فهم رسانه گذاشته شده بود، کردند اما مثلا نگاه کردیم دیدیم هر معلم معطلی را برای این درس قرار می‌دادند و یک چیزی شبیه درس تاریخ شده بود. دو چیز را که مورد نیاز ماست، یعنی تفکر انتقادی و تاریخ، به هر معلمی که مدتی کلاس نداشت، می‌دادند که درس بدهد. درس تفکر انتقادی و مطالعات رسانه‌ای که مدتی در مدارس تدریس کرد، الان سرنوشتش را نمی‌دانم اما این اشکال که گفتم اشکالی اساسی بود و اتفاقا الان از هر زمان دیگری بیشتر نیاز به آن هست. اینکه برخی فیلم یا سریال‌ها دچار اقبال همگانی می‌شوند، نبود سامانه‌های نقد و نگرش منتقدانه صحیح نسبت به پدیده نشان می‌دهند که نه فقط در عرصه هنر و زیباشناسانه که در عرصه اجتماعی و سیاسی توان نقد مهم است. در این صورت فرد دیگر به دهان دیگران نگاه نمی‌کند. به خارج که اصلا نگاه نمی‌کند. درواقع منافع ملی‌اش را در نظر می‌گیرد. خودش به خودش می‌اندیشد و خودآگاهی فکری و فرهنگی در نسبت با خودش پیدا می‌کند و بعد انتخاب‌هایش آگاهانه می‌شود و هر کسی نمی‌تواند با روش‌های پوپولیستی او را به بازی بگیرد و انتخاب‌هایش عوامانه و توده‌ای نخواهد بود و هوشمندانه است. جامعه ایران توده‌ای نیست که چیزی از بالا به آن ابلاغ شود. هروقت این‌طوری بشود، مطمئن باشید انتخابش هم غلط خواهد بود. الان آمریکا این‌طور است و انتخاب توده‌ای است و جامعه سلبریتی‌زده است و سلبریتی توان کنش اجتماعی دارد. شاکله‌ها و بارقه‌هایی از آن را در سال گذشته ما می‌دیدیم که سلبریتی تلاش می‌کرد بر جامعه ایرانی اثر بگذارد. با او هماهنگی مالی شده بود که این کار را انجام دهد اما جامعه ایران پذیرش نداشت؛ اگر داشت الان سرنوشت ایران متفاوت بود. ایرانیان عاقلانه عمل کردند.

ادامه از صفحه ۱۴